



Problem-Solution Pattern and Meaning Construction in the Representation of Social Actors: A Case Study of Ma'rad al-Juthath Based on Hoey's and van Leeuwen's Approaches



Doi: 10.22067/jall.2026.99233.1681

Zeinab Ghasemiasl¹ 

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran

Received: 9 June 2026 | Received in Revised form: 3 August 2026 | Accepted: 20 August 2026

Abstract

This study examines how meaning is reproduced in Hassan Blasim's short story *The Corpse Exhibition* (Ma'rad al-Juthath) through the interaction between narrative structure and the representation of social actors. Although previous studies have examined Blasim's works from various perspectives, the interaction between narrative structure and social actor representation in *The Corpse Exhibition* has received limited attention. Accordingly, this study clarifies the role of narrative organization and social actor representation in meaning construction. Hoey's (2001) problem-solving model and van Leeuwen's (2008) theory of the social actors' representation were selected because they enable simultaneous analysis of narrative organization and discursive representation. Integrating them allows examination of meaning construction at both narrative and discursive levels. The study adopts a descriptive-analytical approach grounded in Critical Discourse Analysis. Data were categorized according to Hoey's four stages: situation, problem, response, and evaluation. Clauses and narrative actions were manually coded, followed by examination of social actor representation strategies within each stage. The findings indicate that, in the situation stage, the narrative foregrounds and positively valorizes the actors referred to as al-jama'a ("the group"), preparing the reader to receive the narrative's dominant worldview. In the problem stage, victims of violence are represented through indeterminacy and impersonalization, limiting empathy. In the response stage, strategies such as rationalization and the redefinition of peace and knowledge represent violence as a rational solution. In the evaluation stage, textual value judgments guide the preferred reading. Overall, the interaction between narrative structure and social actor representation creates a discursive capacity to naturalize and rationalize violence within the text's semantic order.

Keywords: critical discourse analysis, Michael Hoey, Theo van Leeuwen, representation of social actors, Ma'rad al-Juthath

1- Corresponding author. Email: z.ghasemiasl@cfu.ac.ir

زبان و ادبیات عربی، دوره هجدهم، شماره ۳ (پیاپی ۴۶) پاییز ۱۴۰۵، صص: ۹۹-۱۲۰

الگوی حل مسئله و جریان معنا در بازنمایی کنشگران اجتماعی بر اساس رویکرد هوئی و ونلیوون: مطالعه موردی داستان «معرض الجثث»



(پژوهشی)



زینب قاسمی اصل^۱ (استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران)

Doi: 10.22067/jall.2026.99233.1681

چکیده

چگونگی بازتولید معنا در داستان «معرض الجثث» از طریق تعامل میان ساختار روایی و شیوه‌های بازنمایی کنشگران اجتماعی ایده محوری پژوهش حاضر است. با وجود پژوهش‌های انجام‌شده درباره آثار حسن بلاسم، چگونگی بازتولید معنا از رهگذر تعامل ساختار روایی و شیوه‌های بازنمایی کنشگران اجتماعی در داستان معرض الجثث کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، پژوهش حاضر با هدف بررسی این فرایند و تبیین نقش ساختار روایی و بازنمایی کنشگران اجتماعی در تولید معنا انجام شده است. الگوی حل مسئله هوئی (۲۰۰۱) و نظریه بازنمایی کنشگران اجتماعی ونلیوون (۲۰۰۸) به دلیل امکان تحلیل همزمان سازمان روایی متن و شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی انتخاب شدند. تلفیق این دو چارچوب، امکان بررسی فرایند تولید معنا در سطح ساختار روایت و بازنمایی گفتمانی را فراهم می‌کند. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل گفتمان انتقادی است. داده‌ها از بررسی کامل متن داستان گردآوری و بر اساس مراحل چهارگانه موقعیت، مسئله، پاسخ و ارزیابی هوئی دسته‌بندی شد. واحد تحلیل، بند و کنش‌های روایی بود که به صورت دستی کدگذاری و سپس راهبردهای بازنمایی کنشگران اجتماعی در هر محور بررسی شد. نتایج نشان می‌دهد، سازمان روایی متن در مرحله موقعیت با برجسته‌سازی و ارزش‌دهی مثبت به کنشگران «الجماعة»، زمینه دریافت جهان‌بینی مسلط روایت را برای خواننده فراهم می‌کند. در مرحله مسئله، بازنمایی قربانیان خشونت از طریق نامشخص‌سازی و تشخیص‌زدایی، امکان همدلی با آنان را محدود می‌سازد. در مرحله پاسخ، راهبردهایی مانند عقلانی‌سازی و بازتعریف مفاهیمی چون: صلح و دانش، خشونت را در قالب راه‌حلی عقلانی بازنمایی می‌کنند. در مرحله ارزیابی نیز ارزش‌گذاری‌های متن، خوانش مطلوب روایت را جهت می‌دهند. در مجموع، تعامل ساختار روایی و شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی، ظرفیت طبیعی‌سازی و عقلانی‌سازی خشونت را در نظم معنایی متن ایجاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، مایکل هوئی، تئو ونلیوون، بازنمایی کنشگران اجتماعی، معرض الجثث.

۱. مقدمه

داستان کوتاه یکی از ژانرهای ادبی است که بر ساخت یک رویداد محوری یا ایده اصلی تمرکز دارد، به طوری که عناصر روایی آن مانند زمان، مکان و شخصیت‌ها شبکه‌ای یکپارچه در خدمت هدف متن تشکیل می‌دهند (الفهد و الفلاح، ۲۰۲۳: ۳۳۵). در روایت معاصر عربی، به ویژه در آنچه به عنوان «رمان تجربی»^۱ شناخته می‌شود، تعامل نزدیکی بین فلسفه وجودی و ابزارهای رمان‌نویسی پدید آمده است. این آثار با ثبت واقعیت اجتماعی و سیاسی، به زمینه‌ای برای ساختار شکنی رابطه میان فرد و خود، محیط و تاریخ آن تبدیل شده‌اند. «رمان با زیر سوال بردن مسائلی مانند سرنوشت، هویت و نیستی، به ابزاری برای تأمل فلسفی تبدیل شده است» (رحال، ۲۰۱۷: ۶۳۰).

از سوی دیگر وقوع درگیری‌های سیاسی - امنیتی، ادبیات معاصر عراق را به ابزاری انسان‌گرایانه برای بازنمایی پرداختن به پدیده‌های خشونت و تروریسم تبدیل کرده است (کریمه، ۲۰۲۱: ۳۱۵). رمان عراقی پس از سال ۲۰۰۳ بر اساس رئالیسم جدید بنا نهاده شد که می‌توان آن را رئالیسم عراقی در زمان خشونت نامید. این رئالیسم با آمیختن خیال‌پردازی تلاش دارد تا شرایط پیچیده عراق را به تصویر بکشد. با این حال، رئالیسم جدید در این آثار، افزون بر بازنمایی خشونت در سطح محتوا، سازمان روایت و شیوه دریافت معنا را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این رو، بررسی ساختار روایی این متون بر اساس الگوی حل مسئله هوئی می‌تواند چگونگی تبدیل تجربه خشونت‌آمیز به یک نظام معنایی در فرایند خوانش را آشکار سازد. در این رمان‌ها خشونت و مرگ به الگوی غالب در بیان وضعیت بحرانی و رنج مردم عراق تبدیل شده است. حوادث داستان به بازنمایی شکل‌های متفاوت کشتار، مرثیه‌ای برای غم واندوه عراقی‌ها و ثبت دوران تاریک سیاسی، اجتماعی و روانی اهتمام دارند. این مجموعه آثار همچنین با روایتی تراژیک به زندگی روزمره مردمی که از خشونت ویران شده‌اند، می‌پردازند (عباس و عبودی، ۲۰۱۴: ۱).

داستان کوتاه معرض الجثث (۲۰۱۷) اثر حسن بلاسم نویسنده عراقی، جهانی را به تصویر می‌کشد که در آن مرگ و خشونت از معنای طبیعی خود دور شده و در چارچوب شبکه‌ای تازه از مفاهیم بازتعریف می‌شوند. نه قتل انسان‌ها در این جهان قبحی دارد و نه برنامه‌ریزی برای اعمال خشونت خلاف اخلاق به حساب می‌آید. داستان با نگاهی زیبایی‌شناختی به خشونت، قتل را نوعی اثر هنری و قاتل را هنرمند می‌پندارد. دلپذیری ادبیات نزد بلاسم بر توصیف صحنه‌ای تکان‌دهنده و شوک‌آور از مرگ و سیاهی استوار است. این بازتعریف خاص از خشونت، متن را به نمونه‌ای مناسب برای تحلیل گفتمان تبدیل کرده است. قرار گرفتن داستان معرض الجثث در مجموعه آثار حسن بلاسم را باید در پیوند با تجربه تاریخی خشونت در عراق معاصر و شرایط اجتماعی - سیاسی شکل‌دهنده ادبیات پس از جنگ بررسی کرد.

بلاسم به‌عنوان نویسنده‌ای مهاجر، بخشی از تجربه زیسته تبعید، جابه‌جایی و مواجهه با خشونت را در آثار خود بازتاب می‌دهد؛ از این رو، روایت‌های او در بسیاری موارد در مرز میان ادبیات مهاجرت و ادبیات اعتراضی قرار می‌گیرند. این زمینه تاریخی و ادبی، نحوه بازنمایی خشونت در داستان را تحت تأثیر قرار داده و بیانگر ارتباط متن با حافظه جمعی، و گفتمان‌های مسلط درباره خشونت است.

با توجه به ماهیت روایی و گاه طنزآمیز آثار حسن بلاسم، بازنمایی خشونت در این داستان می‌تواند سازوکاری برای عادی‌شدن آن باشد. خشونت در داستان عنصری محوری در سازمان‌دهی روایت است که مراحل شکل‌گیری مسئله، ارائه پاسخ و ارزیابی معنایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. الگوی حل مسئله هوئی امکان بررسی چگونگی پردازش این تجربه

خشونت‌آمیز و تبدیل آن به یک ساختار معنایی در روایت را فراهم می‌سازد.

از میان نظریات متعدد تحلیل گفتمان انتقادی، الگوی حل مسئله (۲۰۰۱) مایکل هوئی^۲ به عنوان بخشی از روش تحقیق انتخاب شده است. زیرا این الگو مشتمل بر کشف و بررسی چهار مرحله موقعیت، مسئله، پاسخ و ارزیابی بوده و نشان‌دهنده این است که داستان چگونه امکان شکل‌گیری و جهت‌دهی یک فرایند معنایی درباره خشونت را برای خواننده فراهم می‌کند. در عین حال نقص الگو این بود که وارد بررسی نحوه بازنمایی کنشگران و استراتژی‌های مشروعیت بخشی به گفتمان داستان نمی‌شد، به همین دلیل تصمیم بر آن شد که از الگوی تنوون لیوون^۳ (۲۰۰۸) که بر شیوه بازنمایی کنشگران تمرکز دارد به عنوان نظریه مکمل استفاده شود. ون لیوون نشان می‌دهد که «انتخاب‌های نویسنده تصادفی نیستند و برنامه مشخصی در ذهن نویسنده برای اینکه چه کسانی در متن دیده شوند، چه کسانی حذف شوند، چه کسانی کنشگر باشند و چه کسانی خود موضوع کنش قرار گیرند، وجود دارد» (Van Leeuwen, 2008: 23-25) با تلفیق دو نظریه، الگوی هوئی مسیر حرکت روایت از موقعیت تا ارزیابی را مشخص کرده و الگوی ون لیوون به شناسایی نحوه بازنمایی کنشگران متن کمک می‌کند. در نتیجه هم ساخت روایی داستان و هم روابط گفتمانی موجود در متن در این پژوهش بررسی خواهد شد.

در این جستار، پرسش این است که نویسنده چگونه از طریق ساخت داستانی و همچنین شیوه بازنمایی شخصیت‌ها به بازتولید مفهوم خشونت پرداخته است؟ بدین منظور نویسنده تلاش کرده هر چهار مرحله داستانی را از دیدگاه هوئی به صورت تفکیک شده دسته بندی و تحلیل کند. همچنین در هر مرحله نحوه اظهار و حذف کنشگران و استراتژی‌های ایدئولوژیکی که در جهت مشروعیت بخشی به معنای جدید خشونت به کارگیری شده‌اند، کشف و تبیین شود. به نظر می‌رسد نویسنده در داستان معرض الجثث با بهره‌گیری از سازمان روایی متن و شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی، زمینه بازتولید مفهوم خشونت را فراهم می‌آورد. در متن انتخابی با توجه به اینکه کنش‌های شخصیت‌های داستان بر اساس گزاره‌های ایدئولوژیک و روابط قدرت شکل گرفته، می‌توان به چگونگی پردازش ایدئولوژی برای بازتولید معنای خشونت پی برد. ضرورت انجام پژوهش را می‌توان در این دانست که بر خلاف پژوهش‌های معمول تحلیل گفتمان، چگونگی سازمان‌یافتگی معنا و چگونگی بازنمایی قدرت را به صورت همزمان میسر می‌سازد.

۱-۱. پیشینه پژوهش

در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده اما درباره موضوع انتخابی پژوهش، پژوهش‌هایی که بیشترین ارتباط را دارند به شرح زیر است:

الف) پژوهش‌های مبتنی بر الگوی حل مسئله هوئی

- ممسنی و آقاگل‌زاده (۱۳۸۶) در مقاله «تحلیل زبان‌شناختی سازمان متن روایی تنگسیر در چارچوب الگوی حل مسئله مایکل هوئی»، ساختار روایی متن را بر اساس الگوی هوئی بررسی کردند. نتایج پژوهش نشان داد که اگرچه این الگو توانایی مناسبی در تبیین سازمان متن روایی دارد، اما در برخی بخش‌ها، مراحل حل مسئله به صورت کامل تحقق نمی‌یابد و برخی مسائل بدون راه حل یا ارزیابی باقی می‌مانند.

پورابراهیم و آقاگل‌زاده (۱۳۹۴) نیز در «بررسی ساختار روایی داستان حضرت موسی (ع) در سوره اعراف»، کارآمدی

الگوی هوئی را در تحلیل روایت‌های دینی آزموده و نتیجه گرفتند که هرچند این الگو، ساختار کلی روایت را تبیین می‌کند، اما به دلیل ویژگی‌های خاص روایت‌های دینی، انطباق کامل آن با تمامی مراحل الگو امکان‌پذیر نیست.

- صیادانی و همکاران (۱۴۰۲) در «تحلیل زبان شناختی سازمان متن روایی «لن أعیش فی جلباب أبی» اثر احسان عبدالقدوس بر اساس الگوی حل مسئله مایکل هوئی» نشان دادند که ساختار روایت تا حد زیادی از مراحل چهارگانه هوئی پیروی می‌کند.

- قاسمی اصل و الیاسی مفرد (۱۴۰۴) در «بازنمایی خشونت در رمان علی مائده داعش با تکیه بر نظریه اسلاوی ژیزک» با استفاده از همین الگو، مسئله محوری روایت و نحوه شکل‌گیری واکنش‌ها و راه‌حل‌های شخصیت‌ها را تبیین کردند.

در سطح بین‌المللی نیز، آثار مایکل هوئی با عنوان «On the Surface of Discourse» (۱۹۸۳) و «Textual Interaction: An Introduction to Written Discourse Analysis» (۲۰۰۱)، عمدتاً بر تبیین سازمان متن و الگوهای ساختاری گفتمان، از جمله الگوی مسئله - پاسخ، تمرکز داشته و کمتر به کاربست این الگو در تحلیل متون ادبی، به‌ویژه داستان کوتاه عربی، پرداخته‌اند. ازاین‌رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از الگوی هوئی در تحلیل یک متن ادبی معاصر عربی، دامنه کاربرد این چارچوب را از سطح توصیف ساختار متن به تحلیل روایت ادبی گسترش می‌دهد.

ب) پژوهش‌های مبتنی بر الگوی بازنمایی کنشگران اجتماعی ون‌لیوون

- عرب‌یوسف‌آبادی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی ساخت‌های گفتمان‌مدار سوره قصص بر اساس الگوی ون‌لیوون» نشان دادند که مؤلفه‌های مبتنی بر اظهار نسبت به مؤلفه‌های مبتنی بر پوشیدگی بسامد بیشتری دارند.

- فلاح و همکاران (۱۳۹۹) نیز با بررسی «واکاوی تطبیقی بافتارهای گفتمان‌مدار روایت حضرت نوح در دو سوره هود و نوح بر محور الگوی ون‌لیوون»، نتیجه گرفتند که حذف و نامشخص‌سازی کنشگران اجتماعی با شرایط گفتمانی عصر نزول ارتباط دارد.

- محسنی (۱۴۰۱) در «تحلیل گفتمان انتقادی بازنمایی ترور شهید قاسم سلیمانی در روزنامه الشرق الأوسط با تکیه بر الگوی ون‌لیوون» نشان داد که فعال‌سازی، نقش‌دهی و هویت‌دهی کنشگران اجتماعی در خدمت جهت‌گیری ایدئولوژیک متن قرار گرفته است.

- امیدي چهارتاق و همکاران (۱۴۰۳) نیز در «نقد و بررسی رمان القندس محمد حسن علوان بر پایه نظریه گفتمان‌مدار ون‌لیوون» به این نتیجه رسیدند که نویسنده با بهره‌گیری گسترده از مؤلفه حذف، فضای استبدادی جامعه را بازنمایی کرده است.

در پژوهش‌های بین‌المللی، آثار ون‌لیوون، از جمله «The Representation of Social Actors» (۱۹۹۶) و «Discourse and Practice: New Tools for Critical Discourse Analysis» (۲۰۰۸)، چارچوب نظری بازنمایی کنشگران اجتماعی را عمدتاً در متون رسانه‌ای، سیاسی و آموزشی توسعه داده‌اند. با وجود اهمیت این مطالعات، کاربست این چارچوب در تحلیل داستان کوتاه عربی و بررسی ارتباط آن با سازمان معنایی روایت همچنان محدود است.

نوآوری پژوهش حاضر در سه محور قابل طرح است. نخست، ارائه الگویی تحلیلی برای مطالعه هم‌زمان سازمان روایت و بازنمایی کنشگران اجتماعی در یک چارچوب واحد است؛ رویکردی که امکان بررسی ارتباط میان ساختار روایت و تولید

معنا را فراهم می‌کند. دوم، پژوهش حاضر فرایند شکل‌گیری معنا را در امتداد مراحل روایت دنبال می‌کند و نشان می‌دهد راهبردهای بازنمایی کنشگران در هر مرحله چگونه در جهت‌دهی خوانش متن نقش ایفا می‌کنند. سوم، این مطالعه به جای توصیف صرف شیوه‌های بازنمایی، سازوکار گفتمانی تبدیل خشونت به امری عقلانی و مشروع را در بستر ساختار روایی تحلیل می‌کند.

۲. مبانی نظری

۲-۱. الگوی مایکل هوئی

الگوی تحلیل گفتمان هوئی بر این اصل بنا شده که الگوهای گفتمانی متن، انعکاس ساخت شناختی و طرح‌واره‌ای ذهن انسان هستند که در قالب «طرح‌واره‌ها» جلوه می‌یابند. این اصل به سنت شناختی پردازش متن برمی‌گردد که رومل هارت و همکارانش آن را توسعه دادند (Rumelhart, 1980: 34-38). بنابر نوشته ممسنی و آقاگل‌زاده، «رویکرد حل مسئله هوئی متأثر از آرای «رومل هارت» و «اورتونی» و «شانک» و «ابلسون» است. اینان برای تولید و تفسیر متن به طرح‌واره‌های ذهنی فعال‌شده توسل می‌جویند و در فرایند تولید متن نیز امکان فعال‌سازی این طرح‌واره‌ها را برای خواننده فراهم می‌کنند» (ممسنی و آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۲). آنان معتقدند دانش حاصل از تجربه‌های انسان از جهان، در ذهن به صورت شبکه‌ای نامنظم سازمان یافته است. اما این دانش پراکنده در ذهن در قالب طرح‌واره‌ها و نوشته‌های ذهنی به دقت سازمان‌دهی می‌شوند. هنگامی که قسمتی از این دانش فعال شود، بقیه اطلاعات مرتبط با آن در دسترس قرار می‌گیرد و بدین صورت، متن تولید یا بازآفریده می‌شود و درک می‌گردد (همان: ۱۲). ممکن است خواننده در هر قسمتی از متن استنباطی داشته باشد که با دریافت قبلی او از متن متفاوت باشد، بنابراین می‌تواند نتیجه‌گیری و استنباط خود را تغییر دهد (خانجانی، ۱۳۹۱، ب: ۵۴).

در رویکرد هوئی، اگرچه میان طرح‌واره و متن ذهنی تمایز نظری وجود دارد، اما این تفاوت در مدل حل مسئله چندان برجسته نمی‌شود، زیرا تمرکز اصلی بر الگوهای مشترک سازمان‌دهی معنا در سطح فرهنگی و متنی است. به بیان دیگر، فرایندهای خواندن و نوشتن در قالب الگوهای فرهنگی تثبیت‌شده‌ای سازمان می‌یابند که در تعامل میان نویسنده و خواننده بازتولید می‌شوند (Hoey, 2001: 69). هوی در تعامل متنی خود معتقد است نویسندگان هنگام نوشتن و خوانندگان هنگام خواندن مدل‌هایی را در نظر می‌گیرند که در فرهنگ‌شان به عنوان هنجار پذیرفته شده است و این یکی از ویژگی‌هایی است که باعث می‌شود متن‌های خواندنی و نوشتنی تاحدی پیچیده و جذاب به نظر بیایند (خانجانی و آقاگل‌زاده، ۱۳۹۱، الف: ۲۳). این امر موجب می‌شود متون در عین پیچیدگی، دارای ساختاری نسبتاً پیش‌بینی‌پذیر باشند. علاوه بر این، یکی از ویژگی‌های مهم متون، امکان «تودرتویی متنی» است؛ یعنی یک متن می‌تواند در دل متن دیگر جای گیرد و لایه‌های چندگانه معنایی ایجاد کند (Bhatia, 2017: 42-46).

در این چارچوب، خواننده همواره با مجموعه‌ای از انتظارات گفتمانی وارد متن می‌شود که بر اساس تجربه‌های پیشین و طرح‌واره‌های شناختی شکل گرفته‌اند. این انتظارات نقش مهمی در هدایت تفسیر دارند و در طول فرایند خوانش می‌توانند تأیید، اصلاح یا بازسازی شوند. بنابراین معنا؛ نتیجه تعامل پویا میان متن و ساختارهای شناختی خواننده است (Kintsch & Van Dijk, 2014: 95).

الگوی هوئی از ۴ رکن اساسی تشکیل شده است:

۱. موقعیت^۴: نقش آن فراهم کردن اطلاعات زمینه‌ای است. موقعیت شامل حقایقی است که نویسنده قصد دارد درباره اشیا و افراد مطرح کند. در حقیقت، موقعیت پیش زمینه است و زمان، مکان، افراد، و... در این چهارچوب به کار می‌روند.
 ۲. مسئله^۵: مسئله را می‌توان این گونه تعریف کرد: جنبه‌ای از موقعیت که باید به آن پاسخ داد و انتظار دریافت پاسخ را در خواننده بالا می‌برد. در این مرحله سؤالاتی مطرح می‌شود: متن درباره چه موضوعی است؟ شما در این باره چه کردید؟ روش برخورد شما با این مشکل چگونه بود؟ این متن چه مشکل، معما و نیازی را مطرح می‌کند.
 ۳. پاسخ یا راه‌حل^۶: در این بخش، به سؤالات بالا پاسخ داده می‌شود. به عبارتی، بیان می‌شود که راه حل این مشکل چیست؟ البته این عنوان چندان مناسب نیست، زیرا در واقع ما با آنچه برای رویارویی با مشکل یا مسئله لازم است مواجه‌ایم و این موضوع الزاماً به معنی آن نیست که تفاوت مهمی بین آن دو وجود دارد. پاسخ یا راه حل در واقع جواب یا جواب‌هایی است که به مسئله داده می‌شود.
 ۴. ارزیابی^۷: اگر پاسخ ارائه شده برای مسئله واقعاً یک راه‌حل باشد، به طوری که احساس شود الگو با آن خاتمه یافته است، در آن صورت، با پیامد یا ارزیابی‌ای مثبت و یا با هر دو مواجه‌ایم (Hoey, 2001: 55-65).
- ارزیابی متن دو مرحله دارد: ارزیابی مثبت و ارزیابی منفی. بدین صورت که اگر: الف) مسئله‌ای به مرحله پایانی چرخه برسد و حل شود، به هدف نائل شده‌ایم. ب) مسئله‌ای به مرحله پایانی چرخه برسد ولی حل نشود، یعنی اگر پاسخ منفی ارزیابی شود، آنگاه مراحل زیر را خواهیم داشت (همان: ۲۵).
۱. یا این ارزیابی منفی قابل تغییر و اصلاح به مثبت است که دوباره به عنوان مسئله وارد چرخه مجدد حل مسئله می‌شود و در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد که خب بعداً چه کردی / چه شد؟ (برای تولید یا تجزیه و تحلیل و درک متون طولانی از این روش معمولاً بسیار استفاده می‌شود).
 ۲. یا این ارزیابی منفی قابل تغییر و اصلاح نیست که آن گاه به عنوان نتیجه منفی متن روایی پذیرفته می‌شود. همانطور که نتیجه مثبت پذیرفته می‌شود (همان: ۲۶-۲۷).
 ۳. اگر چنانچه نتیجه حل مسئله در وهله نخست، مثبت ارزیابی شود اما بلافاصله نتیجه‌ای منفی به دنبال آن بیاید، به طوری که احساس شود آنچه مثبت ارزیابی شده بود موقتی یا ناکافی بوده است و ظاهراً مشکل همچنان باقی است، نتیجه این نوع ارزیابی را از تلفیق مثبت و منفی، در نهایت، منفی تلقی کرده و با نتیجه منفی مانند عملیات یا روند (۱) و (۲) رفتار می‌کنیم.



شکل ۱: الگوی حل مسئله مایکل هوئی در تحلیل گفتمان

۲-۲. الگوی ون لیوون

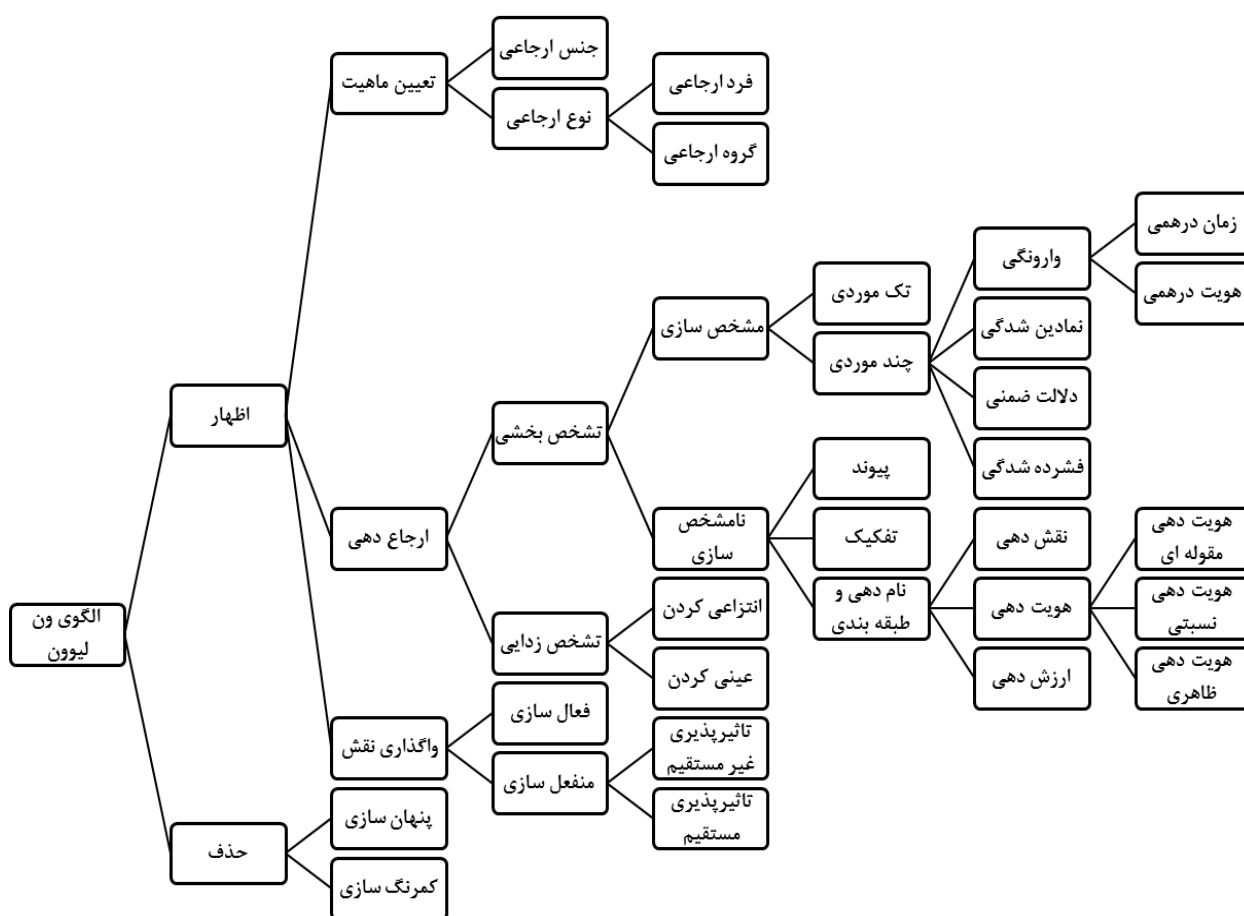
الگوی پیشنهادی ون لیوون در سطح کلان به دو بخش اظهار^۸ و حذف^۹ تقسیم می‌شود (Van Leeuwen, 2008: 23-27). این دو مؤلفه به عنوان سطوح کلان این الگو به شمار می‌روند. محقق باید بررسی خویش را بر مبنای این سطوح برنامه‌ریزی کرده و روش‌های بکارگیری استراتژی‌های معرفی‌شده را مورد مطالعه قرار دهد. حذف در این الگو اشاره به مواردی دارد که از بازنمایی کارگزاران اجتماعی به دلایل مختلف امتناع شده باشد. کشف دلایلی که بر مبنای آنها از استراتژی حذف استفاده شده از وظایف محقق است. در مقابل حذف، اظهار قرار دارد. ممکن است نویسنده به دلایل ایدئولوژیک و... بر نوع خاصی از بازنمایی به شیوه اظهار درباره برخی کنش‌گران متن تأکید داشته باشد.

حذف و اظهار زمانی معنای تحلیلی پیدا می‌کنند که در ارتباط با موقعیت کاربرد و انگیزه‌های انتخاب آن‌ها بررسی شوند؛ زیرا صرف به‌کارگیری این دو راهبرد، به‌تنهایی اطلاعات روشنی درباره متن ارائه نمی‌دهد. از نظر ون لیوون، همه اعمالی که ماسطی روز خود خواسته یا ناخواسته و در اثر تجویز آشکار و پنهان انجام می‌دهیم، کنش اجتماعی محسوب می‌شود. او سه عنصر اصلی برای کردارهای اجتماعی برمی‌شمارد که عبارتند از شرکت‌کنندگان در کردار اجتماعی (کنش‌گرهای اجتماعی)، فعالیت‌هایی که شرکت‌کنندگان در آن حضور دارند (کنش) و عکس‌العمل‌هایی که شرکت‌کنندگان نسبت به سایر شرکت‌کنندگان یا سایر کنش‌ها از خود نشان می‌دهند (واکنش). ون لیوون در این روش به بررسی صورت‌ها در زبان می‌پردازد (غیاثیان، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

از نظر ون لیوون، تمامی کنش‌هایی که افراد در زندگی روزمره، چه به‌صورت خودخواسته و چه ناخواسته و تحت تأثیر تجویزهای آشکار یا پنهان انجام می‌دهند، به‌عنوان «کنش اجتماعی»^{۱۰} قابل صورت‌بندی هستند. او برای تحلیل این کنش‌های اجتماعی سه مؤلفه اصلی در نظر می‌گیرد: نخست «کنشگران اجتماعی»^{۱۱} به‌عنوان شرکت‌کنندگان در فرایند اجتماعی، دوم «کنش»^{۱۲} به‌عنوان فعالیت‌هایی که این شرکت‌کنندگان در آن درگیرند، و سوم «واکنش»^{۱۳} به‌عنوان بازخوردها یا پاسخ‌هایی که کنشگران نسبت به دیگر شرکت‌کنندگان یا کنش‌ها از خود نشان می‌دهند (Van Leeuwen, 2008: 6-10).

در کنار الگوی بازنمایی کنشگران اجتماعی، پژوهش حاضر از نظام مشروعیت‌بخشی ون لیوون نیز بهره می‌گیرد. ون لیوون (۲۰۰۸) نشان می‌دهد که مشروعیت‌گفتمان از طریق راهبردهایی مانند عقلانی‌سازی، ارزیابی اخلاقی، اقتدار و اسطوره‌سازی شکل می‌گیرد. از این‌رو، هر جا تحلیل به تبیین سازوکارهای مشروعیت‌بخشی به خشونت مربوط باشد، از این بخش از الگوی ون لیوون استفاده شده است.

شرح استراتژی‌های بازنمایی به کار رفته در متن، در بخش تحلیل خواهد آمد. ترکیب این دو رویکرد امکان تحلیل چندسطحی از متن را فراهم می‌کند. الگوی هوئی ساختار کلان حرکت معنا را در قالب فرآیند حل مسئله توضیح می‌دهد، در حالی که ون لیوون نشان می‌دهد این حرکت در هر مرحله چگونه با انتخاب‌های بازنمایی اجتماعی همراه است. به بیان دقیق‌تر، هوی سطح سازمان‌دهی معنای روایت را آشکار می‌کند و ون لیوون سطح سیاست بازنمایی کنش‌گران را. در نتیجه، تحلیل ترکیبی این دو چارچوب امکان بررسی هم‌زمان چگونگی پیشرفت معنا و چگونگی توزیع قدرت درون معنا را فراهم می‌کند؛ چیزی که هسته اصلی تحلیل گفتمان انتقادی را تشکیل می‌دهد.



شکل ۲: الگوی تحلیل گفتمان انتقادی تئو ون لیوون

۳-۲. روش پژوهش

پیکره پژوهش، داستان کوتاه معرض الجثث (۲۰۱۷) از مجموعه داستانی با همین عنوان اثر حسن بلاسم است. این مجموعه شامل ۲۵ داستان کوتاه است که داستان معرض الجثث، با حجم ۷ صفحه، داستان اصلی کتاب بوده و به دلیل برخورداری از ساختاری روایی چندلایه، بازنمایی پیچیده خشونت و حضور الگوهای متنوع بازنمایی کنشگران اجتماعی انتخاب شد. این ویژگی‌ها امکان بررسی چگونگی سازمان‌دهی جریان معنا بر اساس الگوی حل مسئله هوئی و تحلیل شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی بر پایه الگوی ون لیوون را فراهم می‌کند. انتخاب این داستان بر اساس نمونه‌گیری هدفمند انجام شد.

معیار انتخاب نمونه، ظرفیت متن برای آشکارسازی رابطه میان سازمان روایت، فرایند تولید معنا و شیوه‌های بازنمایی کنشگران اجتماعی بود؛ زیرا داستان با ساختار روایی خاص خود امکان بررسی چگونگی شکل‌گیری و جهت‌دهی معنا در مراحل مختلف روایت را فراهم می‌کند. برای تحلیل داده‌ها، متن کامل داستان بررسی شد و واحد تحلیل شامل بندهای روایی و کنش‌های روایی بود. داده‌ها پس از استخراج دستی، بر اساس چهار مرحله موقعیت، مسئله، پاسخ و ارزیابی در الگوی هوئی دسته‌بندی شد. سپس راهبردهای بازنمایی کنشگران اجتماعی ون لیوون در هر مرحله بررسی و ارتباط میان سازمان روایت و تولید معنا تحلیل شد.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. بر ساخت موقعیت و بازنمایی کنشگران اجتماعی در گفتمان قدرت

بر ساخت موقعیت اولین گام در الگوی هوئی در تحلیل گفتمان است. این مرحله شامل وضعیتی است که راوی هنوز به طرح مسئله مستقیم نپرداخته و تلاش دارد به واسطه پردازش اطلاعات زمینه‌ای، بازنمایی کنشگران و ترسیم روابط بین آنها یک چارچوب معنایی برای حوادث بعدی متن ایجاد کند (Hoey, 2001: 16). البته، منظور از موقعیت در اینجا به تعریف آن در عناصر داستان بر نمی‌گردد؛ بحث بر سر فرایندی است که خواننده از خلال آن با روابط قدرت و شیوه پردازش معانی ارزش‌گذاری شده در متن آشنا می‌شود.

در الگوی ون لیوون اصلی‌ترین ابزار تولید معنا و کشف روابط قدرت، بررسی شیوه بازنمایی کنشگران گفتمان در متن است. انتخاب‌های زبانی نویسنده در استراتژی‌هایی مثل ارزش‌دهی، طبقه‌بندی، نام‌دهی، برجسته‌سازی و... اهمیت پیدا می‌کند (Van Leeuwen, 2008: 23-45). بدین ترتیب در این محور تلفیقی هدف تبیین این است که بازنمایی گزینشی و هدفمند شخصیت‌های داستان چگونه زمینه گفتمانی لازم برای شکل‌گیری موقعیت اولیه داستان را به وجود می‌آورد.

«فی الواقع أنا أحب الإيجاز والبساطة والصورة الصادمة. خذ مثلاً العميل «الأصم». إنه هادئ وله عين ذكية صافية. وأكثر أعماله الفنية القريبة من قلبي هي تلك المرأة المرضعة» (بلاسم، ۲۰۱۷: ۷۱).

(ترجمه) «در واقع، من ایجاز، سادگی و تصویر تکان‌دهنده را دوست دارم. برای مثال، مأمور لال را در نظر بگیر. او آرام است و چشمانی هوشمند و زلال دارد. از میان آثار هنری‌اش، آنچه بیش از همه به دلم نشست، همان زن شیرده است». در این نمونه، مخاطب پیش از اینکه با هر نوع کنش خشونت‌آمیز روبرو شود، با زمینه‌ای که راوی با برخی عبارات ایجاد کرده، با سازوکار ارزشی متن آشنا می‌شود. عبارت «أنا أحب الإيجاز والبساطة والصورة الصادمة» (ترجمه) «من ایجاز، سادگی و تصویر تکان‌دهنده را دوست دارم». را نمی‌توان فقط یک سلیقه شخصی دانست زیرا کاربرد تصاویر تکان‌دهنده در کنار سادگی و ایجاز بیانگر این است که شوک‌آفرینی یکی از معیارهای زیبایی‌شناختی راوی است. پس می‌توان انتظار داشت که شخصیت‌های داستان، کنش‌های هولناک را در قالب رویدادهایی واجد ارزش هنری و زیباشناختی بازنمایی کنند. این موقعیت آغازین افق فکری خواننده را جهت داده و مسیر احتمالی شکل‌گیری داستان را تا حد زیادی برایش روشن می‌کند. اولین کنشگری که راوی آن را معرفی کرده «العميل الأصم» (مأمور لال) است.

از منظر ون لیوون ذکر واژه عمیل بازنمایی شخصیت از طریق کارکردنمایی به شمار می‌آید (Van Leeuwen, 2008: 42). کاربرد واژه عمیل در درجه نخست شخصیت را از طریق نقش سازمانی او معرفی می‌کند؛ با این حال، این نام‌گذاری او را به یک ساختار نهادی نیز منتسب ساخته و هویتی رابطه‌ای برای او شکل می‌دهد. از این رو، مخاطب شخصیت را پیش از هر چیز در نسبت با جایگاهش در شبکه قدرت و نه به عنوان یک فرد مستقل بازنمایی می‌کند. کنشگر اگرچه می‌توانست با اطلاعات شخصی مثل نام و نام خانوادگی معرفی شود اما راوی ترجیح داده به کارکرد سازمانی او بپردازد.

در این بازنمایی هویت فردی کنشگر نادیده گرفته شده و نسبت او با یک ساختار سازمانی، جایگزین مشخصاتش می‌شود. پس مخاطب با کاراکتری مواجه است که کنش‌های او فقط از طریق ایفای نقش معنا دارد. از زاویه‌ای دیگر ذکر واژه الأصم (لال) به جای نام شخصی حاصل فرایند بازنمایی به روش نامگذاری است. گزینش واژه الأصم نشان می‌دهد کنشگر فردی با شخصیت حاشیه‌ای و فقط بخشی از یک ساختار جمعی است.

علاوه بر این، الأَصْم را می‌توان در سطح گفتمان به مثابه نشانه‌ای استعاره‌ای نیز خواند. ناشنوایی در اینجا می‌تواند بی‌اعتنائی کنشگر به رنج و فریاد قربانیان را تداعی کند. این نام‌گذاری، در کنار انتساب شخصیت به ساختار سازمانی، دلالتی ایدئولوژیک دارد و زمینه طبیعی شدن خشونت در جهان داستان را تقویت می‌سازد. ذکر صفاتی مثل هادی (آرام)، ذکی (باهوش) و صافی (زالال) باعث ارزیابی مثبت خواننده از کنشگر (همان: ۵۹) و ایجاد نوعی سرمایه نمادین برای او می‌شود. این صفات، نقطه تلاقی الگوی هوئی و ون لیوون هستند. راوی به جای معرفی قربانیان یا پیامدهای خشونت پردازد، کنشگری را در قامت هنرمند معرفی می‌کند که خود کانون خشونت است. در ادامه با ذکر صفات مثبت می‌کوشد تصویری مثبت هم از او ارائه بدهد. کسی که در هنگام ارتکاب جنایت آرام است و هوشمندانه عمل می‌کند. جمله بعدی: «وَأَكْثَرُ أَعْمَالِهِ الْفَنِيَّةُ الْقَرِيبَةُ مِنْ قَلْبِي هِيَ تِلْكَ الْمَرْأَةُ الْمَرْضُوعَةُ» (ترجمه) «از میان آثار هنری‌اش، آنچه بیش از همه به دلم نشسته، همان زن شیرده است» ابتدا به نظر می‌رسد که بیانگر علاقه به اثری هنری است. با اینکه هنوز توسط راوی معرفی نشده اما به صورت پیش‌فرض در زمره آثار هنری‌اش قرار گرفته است. از دیدگاه هوئی داستان همچنان در مرحله موقعیت باقی مانده است زیرا مخاطب نمی‌داند که ماجرا چیست؟ با اینکه برخی پیش‌فرض‌ها ارائه شده‌اند اما کماکان رابطه بین هنر و خشونت موجود در تصویر تکان دهنده آشکار نشده است.

«هو الآن يحتل منصباً مهماً في مؤسسه الجماعة. إنه يستحق أكثر من ذلك بكثير. عليك أن تفهم جيداً أن هذه البلاد هي فرصة ثمينة أخرى من فرص هذا القرن. ربما لن يدوم عملنا طويلاً. فما أن تستقر أحوال هذا البلد سنغادر مرغمين إلى بلد آخر» (بلاس، ۲۰۱۷: ۷۱). (ترجمه) «او اکنون منصب مهمی در سازمان الجماعة دارد. او شایستگی بسیار بیش از این‌ها را دارد. باید به خوبی درک کنی که این کشور فرصت ارزشمند دیگری از فرصت‌های این قرن است. شاید کار ما چندان دوام نیاورد. به محض آنکه اوضاع این کشور سروسامان بگیرد، ناچار خواهیم شد به کشور دیگری برویم».

این بخش از داستان، زنجیره‌ای از گزاره‌های به هم پیوسته است که در کنار یکدیگر مرحله موقعیت را شکل می‌دهند. هر یک از این گزاره‌ها بخشی از اطلاعات لازم برای شناخت جهان داستان، ساختار قدرت و جایگاه کنشگران را فراهم می‌کنند و تنها در پیوند با یکدیگر کارکرد گفتمانی خود را به دست می‌آورند. تحلیل حاضر علاوه بر بررسی راهبردهای بازنمایی در سطح هر گزاره، انسجام این زنجیره روایی را نیز در چارچوب الگوی حل مسئله هوئی مدنظر قرار می‌دهد.

در نمونه قبلی یکی از اعضای الجماعة با تکیه بر استراتژی کارکردگرایی ون لیوون بازنمایی شد. در این نمونه راوی به سطحی بالاتر آمده و سعی دارد خواننده را با ساختار سازمانی این گروه و کارکرد آن آشنا کند. به عبارت دیگر موقعیت داستان از سطح فردمحور به نهادمحور تغییر کرده است. در جمله «هو الآن يحتل منصباً مهماً في مؤسسة الجماعة» (ترجمه) «او اکنون منصب مهمی در سازمان الجماعة دارد»، بازنمایی کنشگر اجتماعی به واسطه جایگاه سازمانی‌اش انجام شده است. در الگوی ون لیوون چنین بازنمایی یعنی معرفی هویت فرد از طریق جایگاه سازمانی نوعی «نقش‌دهی» است (Van Leeuwen, 2008: 48).

عبارت «منصباً مهماً» (منصبی مهم) نیز در راستای تکمیل همین تصویر آمده است. راوی بدون ارائه هیچ اطلاعاتی درباره مؤسسه، کنشگر را در آنجا دارای موقعیتی ممتاز معرفی کرده است. گویی کارکرد این نهاد از قبل به عنوان بخشی طبیعی از جهان روایت، پذیرفته شده و کاملاً مشروعیت دارد. این در حالی است که هیچ اطلاعی درباره ماهیت و عملکرد آن نهاد در دسترس خواننده است. از منظر هوئی خواننده هنوز در مرحله موقعیت قرار دارد چون هنوز هم طرح مسئله انجام نشده

(Hoey, 2001: 14) و مشخص نیست آن فرد عالی رتبه در سازمان چه می‌کند و خشونت زیبایی شناختی که تا الان در داستان طرح شده، چه ارتباطی با سازمان دارد. جمله بعدی، یعنی «إنه يستحق أكثر من ذلك بكثير» (ترجمه) «او شایستگی بسیار بیش از این‌ها را دارد». مرحله دیگری از بازنمایی شخصیت است که طبق نظرون لیوون، نوعی ارزش‌دهی مثبت^{۱۴} قلمداد می‌شود (Van Leeuwen, 2008: 59). زیرا از دیدگاه راوی، کنشگر شایسته موقعیت بالاتری است. این ارزش‌دهی، از کنشگر مورد اشاره، تصویری مطلوب ارائه می‌دهد. مخاطب با اینکه هنوز آن کنشگر را به صورت فردی نمی‌شناسد اما ارزیابی مثبت راوی، تفسیر او را چارچوب بندی می‌کند. پیوند دو الگو در اینجا بدین شکل است که موقعیت روایی از طریق یک بازنمایی گزینشی پیش می‌رود. شخصیت مرکزی داستان با ارجاع به جایگاه سازمانی معرفی شده و کماکان راوی در حال زمینه‌سازی برای طرح مسئله اصلی است. در ادامه با عبارت «عليك أن تفهم جيداً أن هذه البلاد هي فرصة ثمينة أخرى من فرص هذا القرن» (ترجمه) «باید به خوبی درک کنی که این کشور فرصت ارزشمند دیگری از فرصت‌های این قرن است»، اولین بار شیوه ادراک الجماعة از محیط کاری شان بیان شده که از منظر ون لیوون، نوعی انتزاع^{۱۵} به شمار می‌رود (Van Leeuwen, 2008: 37-39).

راوی یک واقعیت درهم تنیده اجتماعی را با عبارت انتزاعی «فرصة ثمينة» بیان کرده است. این عبارت نشان می‌دهد که اعضای «الجماعة» چه تفسیری از جهان پیرامون خویش دارند. آنها تاریخ، فرهنگ و مردم کشور را نادیده گرفته و در یک بازنمایی گزینشی، فقط یک ویژگی را برجسته‌سازی می‌کنند. بدین ترتیب ما با استراتژی حذف^{۱۶} مواجه هستیم (همان: ۲۹). مردم کشور به عنوان کنشگران اصلی کاملاً حذف شده و هر گونه اشاره به خود، فرهنگ و تاریخشان نادیده گرفته شده است. در عبارت «ربما لن يدوم عملنا طويلاً. فما أن تستقر أحوال هذا البلد سنغادر مرغمين إلى بلد آخر» (ترجمه) «شاید کار ما چندان دوام نیاورد. به محض آنکه اوضاع این کشور سروسامان بگیرد، ناچار خواهیم شد به کشور دیگری برویم» اعضای الجماعة با استفاده از ضمائر جمع، در قالب یک هویت واحد بازنمایی شده‌اند که نمونه‌ای از استراتژی پیوندزدن^{۱۷} است که طی آن افراد مختلف در قالب یک کنشگر جمعی واحد بازنمایی می‌شوند (همان: ۴۷).

به این ترتیب، روایت تصویری از یک گروه منسجم و هماهنگ ارائه می‌دهد که دارای هدف و مسیر مشترک است. این اطلاعات بخشی از زمینه‌ای را می‌سازند که رخدادهای بعدی در درون آن معنا پیدا خواهند کرد. از دید هوی، چنین داده‌هایی در شکل‌گیری موقعیت نقش دارند (Hoey, 2001: 12-18) زیرا به خواننده کمک می‌کنند روابط میان کنشگران، اهداف آنان و شرایط حاکم بر جهان داستان را درک کند. در مجموع، این توالی روایی به صورت یک واحد منسجم عمل می‌کند و با انباشت تدریجی اطلاعات، موقعیت گفتمانی لازم برای ورود به مسئله اصلی داستان را می‌سازد. بنابراین، کارکرد این بخش سازمان‌دهی زمینه‌ای است که مراحل بعدی داستان طبق آن پیش می‌رود.

«اسمع... كانت لدينا دروس كلاسيكية في الماضي تعرضها على الطلاب الجدد من أمثالك. لكن الأمر تغير الآن كثيراً. أصبح الاعتماد على ديمقراطية المخيلة وعفويتها، وليس التلقين. أنا درست طويلاً، وقرأت الكثير من الكتب المملة التي تبرر ما نقوم به، قبل أن أتمكن من العمل بطريقة مهنية» (بلاس، ۲۰۱۷: ۷۱). (ترجمه) «ببین... قبلاً درس‌های کلاسیکی داشتیم که آن‌ها را به دانشجویان تازه‌واردی مثل تو ارائه می‌کردیم. اما اوضاع حالا خیلی تغییر کرده است. اکنون تکیه بر دموکراسی تخیل و خودجوشی آن است، نه بر تلقین. من مدت‌ها درس خواندم و کتاب‌های خسته‌کننده زیادی را که کارهایی را که انجام می‌دهیم توجیه می‌کردند، خواندم تا توانستم به شیوه‌ای حرفه‌ای کار کنم».

در نمونه اول، راوی از طریق معرفی الأَصْم به بازنمایی یک کنشگر وابسته به جماعت پرداخت و در نمونه دوم جایگاه نهادی او را در ساختار قدرت تثبیت کرد اما در اینجا خواننده با نظام آموزشی و معرفتی الجماعة آشنا می‌شود. به این دلیل که راوی هنوز مسئله اصلی را طرح نکرده، از منظر ون لیوون، داستان هنوز در مرحله موقعیت قرار دارد. نویسنده اکنون به ترسیم جهان بینی و منظومه فکری کنشگران داستان می‌پردازد.

پاراگراف با فعل امر «اسمع» آغاز شده است. این فعل که در علم بلاغت، از نوع طلبی به شمار می‌رود به وجود نوعی رابطه سلسله‌مراتبی میان گوینده و مخاطب اشاره دارد. راوی در جایگاه کنشگر فرادست، آگاه و باتجربه و مخاطب در جایگاه فرودست و نیازمند آگاهی بازنمایی شده است. این مرزبندی در عبارت «الطلاب الجدد من أمثالك» (دانشجویان تازه‌واردی مثل تو) هم مشخص است. با توجه به اینکه در این بازنمایی افراد به جای ویژگی‌های فردی با جایگاه سازمانی‌شان دسته بندی شده‌اند، با راهبرد طبقه‌بندی اجتماعی^{۱۸} روبرو هستیم (Van Leeuwen, 2008: 42-44). مضمون سخن نشان می‌دهد که راوی از مرحله آموزش عبور کرده و در ساختار درونی گروه الجماعة به موقعیت بالاتری دست یافته است.

عبارت «لكن الأمر تغير الآن كثيراً» (اما اوضاع حالا خیلی تغییر کرده است) نشان می‌دهد که الجماعة دارای گذشته و حال متمایز است. تقابل میان گذشته و حال نوعی تقسیم‌بندی زمانی را نشان داده و الجماعة را گروهی پویا، در حال تغییر و رشد بازنمایی می‌کند. در جمله «أصبح الاعتماد على ديمقراطية المخيلة وعفويتها، وليس التلقين» (اکنون تکیه بر دموکراسی تخیل و خودجوشی آن است، نه بر تلقین). مجموعه‌ای از واژگان ارزش‌گذار استفاده شده است. کلمات ديمقراطية، المخيلة و عفوية دارای بار معنایی مثبت‌اند، در حالی که التلقين معمولاً ارزشی منفی دارد. این بازنمایی از منظر ون لیوون، نمونه‌ای از ارزش‌دهی است (همان: ۵۸). روایت از طریق این ارزش‌گذاری، شیوه جدید آموزش را مطلوب‌تر از شیوه پیشین بازنمایی می‌کند. در نتیجه، هویت کنونی جماعت با مفاهیمی مثبت و مقبول اجتماعی پیوند می‌خورد.

از منظر الگوی هوئی موقعیت روایت از طریق معرفی ساختار آموزشی جماعت، بخشی از جهان اجتماعی داستان را برای خواننده به تصویر کشیده است. هم‌زمان، تحلیل ون لیوون نشان می‌دهد که این موقعیت از طریق راهبردهای مختلف مانند طبقه‌بندی اعضا به افراد باتجربه و تازه‌وارد، نقش‌دهی آموزشی به جماعت، ارزش‌دهی به شیوه‌ای جدید آموزش و هویت‌دهی تخصصی به راوی بازنمایی شده است. در نتیجه، پیش از ورود به مسئله اصلی داستان، خواننده با ساختار روابط، جایگاه کنشگران و نظام معنایی حاکم بر جماعت آشنا می‌شود و موقعیت گفتمانی روایت به تدریج تکمیل می‌گردد.

۳-۲. صورت‌بندی مسئله و بازتعریف ایدئولوژیک خشونت

دومین مرحله تحلیل گفتمان متن در الگوی حل مسئله هوئی، طرح مسئله است. در مرحله قبلی، راوی به ارائه اطلاعات مقدماتی و زمینه‌ای درباره کنشگران و روابط قدرت پرداخت. اما دومین گام هوئی از مرحله توصیف صرف فاصله گرفته و تلاش دارد واقعیت اجتماعی را از زاویه‌ای خاص بیان نماید. مسئله، قرار است بگوید که متن درباره چه موضعی نوشته شده است. از منظر داستانی قرار است مشخص شود که ماجرا چیست؟ در این راستا نویسنده تعیین می‌کند که چه چیزی باید جدی گرفته شود و چه چیزی باید حذف شود (Hoey, 2001: 18-22). پاسخ دادن به این سوالات توسط نویسنده، به استراتژی‌های بازنمایی کنشگران متن بستگی دارد.

حضور یا عدم حضور کنشگران، روش‌های نام‌دهی و طبقه‌بندی، اسلوب ارجاع به صفات و ویژگی‌های آنان، همه مواردی

است که در شکل‌گیری مسئله نقش دارند و با الگوی ون لیوون تحلیل می‌شوند. نکته دیگر آنکه در معرض الجثث نحوه بیان خشونت و تفسیر آن اهمیت دارد. راوی با تکنیک‌های خاص بازنمایی سعی می‌کند خشونت را از معنای اصلی خارج کرده و آن را به عنوان یک مهارت حرفه‌ای، خلاقانه و هنری جلوه دهد.

«فی صباح شتائی ممطر، کان جمع من المارة وسواق السيارات ينظرون إلى تلك المرأة العارية البدينة وهی ترضع من ثديها الأيسر طفلها العاری أيضاً. وُضعت المرأة أسفل نخلة مِيتة فی الجزيرة الوسطية. الشارع مزدحم. لم يكن هناك أى أثر لجرح أو رصاصة، لا فی جسد المرأة ولا فی جسد الطفل. كانت تبدو كأنها حية هی وطفلها تماماً... عجز الكل عن معرفة الطريقة التي قُتلت بها المرأة وطفلها»، (بلاس، ۲۰۱۷: ۷۱).

(ترجمه) «در صبحی زمستانی و بارانی، گروهی از رهگذران و رانندگان خودروها به آن زن چاق و برهنه نگاه می‌کردند که زیر درخت نخلی خشکیده در جزیره میانی خیابان، به نوزاد برهنه‌اش از پستان چپ شیر می‌داد. خیابان شلوغ بود. هیچ اثری از زخم یا گلوله، نه بر بدن زن و نه بر بدن کودک، دیده نمی‌شد. زن و فرزندش چنان به نظر می‌رسیدند که گویی کاملاً زنده‌اند... هیچ‌کس نتوانست بفهمد زن و کودکش چگونه به قتل رسیده‌اند».

اولین گام در تشریح و ورود به مسئله در داستان نمونه بالاست. اینجا اولین کنش منجر به حرکت جریان معنا رخ می‌دهد. در منطق روایی داستان، مسئله اصلی خود قتل نیست؛ زیرا جهان روایت از آغاز با خشونت به عنوان امری عادی و پذیرفته‌شده شکل گرفته است. آنچه مرحله مسئله را پدید می‌آورد، ابهام درباره شیوه قتل، ناشناس ماندن عامل آن و تبدیل جنایت به معمایی روایی است که خواننده را به ادامه روایت سوق می‌دهد. همین ابهام خواننده را به ادامه ماجرا سوق می‌دهد. هویت زن، دلیل کشته شدنش، وضعیت خاص جسد و دهها سوال دیگر اکنون در ذهن مخاطب نقش بسته است.

داستان، قتل را به عنوان وضعیتی عادی جلوه داده و بر چگونگی وقوع و رازآلود بودنش تمرکز دارد. توصیف‌های به کار رفته در تشریح صحنه، از قبیل المرأة العارية البدينة (زن چاق و برهنه) و طفلها العاری (نوزاد برهنه‌اش) در اشاره به برهنه بودن مادر و کودک، حالت شیرخوردن کودک، رها شدن جسد زیر نخلی خشک در پی بیان مرگی معمولی نیستند و تلاش دارند یک فاجعه انسانی را به یک قاب بندی بصری تقلیل دهند. راوی از بیان این جنایت، هیچ احساس تاسفی ندارد و گویی از شرح صحنه لذت می‌برد. زن و کودکی که در آغوش دارد مطابق استراتژی نامشخص‌سازی،^{۱۹} بدون هویت بازنمایی شده‌اند.

این حذف هویتی آگاهانه از آن جهت صورت گرفته که مجهول ماندن قربانیان، سطح همدلی دیگران را کاهش می‌دهد. اشاره به بدن قربانیان و تمرکز بر وضعیت جسمی زن، بیانگر کمرنگ‌سازی و حذف هویت انسانی و اجتماعی او و عینی‌سازی ویژگی‌های جسمانی است. همین موضوع باعث شده دو قربانی در داستان به عنوان سوژه‌هایی برای تماشا بازنمایی شوند. در عبارت «عجز الكل عن معرفة الطريقة التي قُتلت بها المرأة وطفلها» (هیچ‌کس نتوانست بفهمد زن و کودکش چگونه به قتل رسیده‌اند) استفاده از ساخت مجهول باعث حذف کنشگر عامل خشونت شده است. بدین ترتیب توجه خواننده از عامل خشونت به چگونگی آن جابجا می‌شود. استفاده از ساخت مجهول موجب می‌شود مسئولیت کنش صورت گرفته بر عهده هیچ کنش‌گری نباشد (غیاثیان، ۱۳۸۸: ۱۲۹). از منظر هوئی صورت بندی مسئله در این نمونه به شکلی انجام شده که مخاطب به جای توجه به قربانی، به صحنه و روش وقوع خشونت تمرکز می‌کند. این نوع بازنمایی به دلیل تعمد راوی بر ارائه خشونت به عنوان یک امر زیباشناختی رخ داده است.

«كان أحدهم يكتب عن قضية تتحدث عن أن كل أدوية الصيدلية، بل حتى معجون الأسنان البسيط، قد أنتج بعد التجارب

المختبرية على فئران وحيوانات أخرى. إذن لا يمكن تحقيق السلام على هذه الأرض من دون التضحية ببشر المختبرات أيضاً» (بلاس، ۲۰۱۷: ۷۱). (ترجمه) «یکی از آن‌ها درباره موضوعی می‌نوشت که به این مسئله می‌پرداخت: تمام داروهای داروخانه‌ها، حتی خمیردندان ساده، پس از انجام آزمایش‌های آزمایشگاهی روی موش‌ها و حیوانات دیگر تولید شده‌اند. بنابراین، برقراری صلح در این جهان بدون قربانی کردن انسان‌های آزمایشگاهی نیز امکان‌پذیر نیست».

در نمونه قبلی مسئله در قالب نحوه روبرو شدن با کنش خشونت آمیز صورت بندی شده بود اما در اینجا مسئله به سطح استدلال بر می‌گردد. نویسنده در این نمونه سعی دارد به خشونت ظاهری عقلانی بدهد. سوالی که در این نمونه طبق الگوی هوئی در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود این است که چگونه می‌توان خشونت علیه انسان را توجیه کرد؟ نویسنده خشونت را به عنوان یک موضوع قابل گفتگو به تصویر کشیده است. کان اُحدهم یکتب، در اینجا منبع استدلال است که با نام‌شخص‌سازی با استفاده کلمات عام در عربی نوشته شده است. حذف هویت کنشگر از طریق کلمه اُحدهم رخ داده است. این حذف باعث شده کنش از یک امر شخصی به موضوعی عمومی تغییر یابد. ادامه متن درباره داروها و خمیردندان‌ها منطقی به ذهن می‌رسد اما مسئله از نقطه‌ای شکل می‌گیرد که جان انسان‌ها در ردیف آزمایش خمیردندان یکسان قرار داده شده است. این یکسان‌انگاری باعث جابجایی مفهومی درباره صلح شده، گویی که تحقق صلح جز با قربانی کردن انسان‌ها امکان‌پذیر نیست؛ پس خشونت حتی نوعی ضرورت است. این نوع استدلال طبق نظرون لیوون نوعی مشروعیت‌بخشی عقلانی^{۲۰} است (Van Leeuwen, 2008: 105–108).

راوی معتقد است چون دستاوردهای انسان در گذشته مبتنی بر قربانی‌سازی بوده است پس با همین استدلال می‌توان انسان را قربانی صلح نمود. در عبارت بشر المختبرات، قربانیان در نسبت با فضای آزمایشگاهی بازنمایی شده‌اند. این نام‌گذاری، انسان را در قالب عنصری وابسته به یک فرایند آزمایشگاهی معرفی می‌کند. تمرکز داستان از فرد به کارکرد او در سازوکار آزمایش منتقل و انسان به جای فرد دارای هویت به عنوان یک امر فیزیکی و ابزار آزمایشگاهی بازنمایی شده است. صورت بندی مسئله از منظور هوئی در قالب این پرسش است که چگونه با تکیه بر ضرورت‌های اجتماعی خشونت قابل پذیرش است؟ پاسخی که مخاطب به این سوال می‌دهد امکان طبیعی‌سازی خشونت را افزایش می‌دهد. در چارچوب الگوی هوئی، پرسش اصلی این بخش آن است که چگونه با تکیه بر ضرورت‌های اجتماعی، خشونت به‌عنوان امری قابل پذیرش بازنمایی می‌شود. پذیرش این استدلال از سوی خواننده، به طبیعی‌سازی خشونت، یعنی تلقی آن به‌عنوان کنشی عادی، اجتناب‌ناپذیر و مشروع در منطق روایت، می‌انجامد.

«فکل طفل یولد فی هذا العالم هو مجرد احتمال. إما أن یكون طیباً، أو شریراً، حسب تصنیف مدارس التریة الدینیة فی هذا العالم الآخر. لكن الأمر مختلف بالنسبة لنا. كل طفل یولد ما هو إلا زیادة فی حمولة المركب الذی هو علی وشك الغرق علی كل حال» (بلاس، ۲۰۱۷: ۷۲) (ترجمه) «هر کودکی که در این جهان به دنیا می‌آید، صرفاً یک احتمال است؛ بر اساس دسته‌بندی مدارس تربیت دینی در این جهان ابلهانه، یا خوب خواهد بود یا شرور. اما برای ما قضیه فرق می‌کند. هر کودکی که متولد می‌شود، چیزی جز باری اضافی بر کشتی‌ای نیست که در هر صورت، در آستانه غرق شدن است».

نمونه بالا، رادیکال‌ترین پاراگراف داستان معرض الجثث در صورت بندی ایدئولوژیک مسئله است. در دو نمونه قبلی، تلاش متن این بود که خشونت را به شکلی قابل توجیه و قابل آزمایش به تصویر بکشد اما در نمونه حاضر مسئله خود انسان است. طبق تعریف هوئی مسئله از دل موقعیت اجتماعی بیرون می‌آید اما اینجا وارونگی رخ داده و یک وضعیت انسانی به

مسئله تبدیل شده است. جملات آغازین پاراگراف به نظر منطقی هستند اما با ذکر عبارت لکن الأمر مختلف بالنسبة لنا (اما برای ما قضیه فرق می‌کند)، قالب‌های متعارف از بین رفته و مرزبندی الجماعة با دیگر اقشار مردم روشن می‌گردد. طبق این بازتعریف، مسئله بار اضافی بودن انسان است. پس هر تولد جدید باعث افزایش این بار اضافی شده و احتمال غرق شدن را افزایش می‌دهد. با این صورت بندی، وقتی مسئله خود انسان است، کشتن او راه حلی عقلانی برای حل مشکل به نظر می‌آید. در این بند کودک به عنوان زیاده فی حمولة المركب (باری اضافی بر کشتی) بازنمایی شده که نوعی تشخیص‌زدایی^{۲۱} است (Van Leeuwen, 2008: 36-38).

نویسنده انسان را از موجودی با هویت به شی قابل حذف فروکاسته است. استعاره «المركب الذي هو على وشك الغرق» (کشتی‌ای که در آستانه غرق شدن است) ساخت ایدئولوژیکی است که برای تبدیل روابط پیچیده اجتماعی به یک وضعیت اضطراری ساده‌سازی شده است. روایت بین دو عبارت مدارس تربیت دینی و برای ما؛ با استراتژی تفکیک مواجه است. از سویی گفتمان سنتی و مذهبی و از سویی گفتمان خاص گروه الجماعة قرار دارد و تلاش می‌کند نظام ارزشی رقیب را بی‌اعتبار کند. «هذا العالم الآخر» (این جهان ابلهانه) بازنمایی از نوع ارزش‌دهی منفی^{۲۲} است (همان: ۵۷).

در این جمله جهان بیرونی با یک برجسب تحقیرآمیز بازنمایی شده است. کاربرد صفت الآخرق تصویری منفی از جهان خارج ساخته و زمینه گفتمانی لازم برای بی‌اعتبار ساختن نظام ارزشی رقیب را فراهم می‌کند. این ارزیابی منفی، هرچند در خدمت مشروعیت‌بخشی به گفتمان الجماعة قرار دارد، مصداق ارزش‌دهی اخلاقی به معنای خاص و نلیوون نبوده و نوعی ارزش‌گذاری منفی در سطح گفتمان است.

همین بازنمایی‌ها در خدمت صورت بندی مسئله قرار دارند. زیرا مسئله زمانی رنگ ایدئولوژیک به خود می‌گیرد که چارچوب ارزشی کنشگر تضعیف شود. تحقیر نظام اخلاقی مقدمه راوی برای پذیرش مسئله جدید یعنی نظام ایدئولوژیک الجماعة است. در سطح گفتمان، کنشگر در حال مقدمه چینی برای طبیعی کردن قتل انسان‌هاست.

۳-۳. راهبردهای حل مسئله

هوئی این مرحله را زمان ارائه پاسخ و راه حل به مسئله مطرح شده در گام‌های قبل می‌داند. در واقع داستان در این مرحله از سطح تعریف و تبیین مسئله گذشته و وارد مرحله مدیریت بحران و حل و گره‌گشایی از آن می‌شود (Hoey, 2001: 22-26). تا اینجا آنچه اتفاق افتاد شامل بازتعریف خشونت و طبیعی‌سازی آن به عنوان یک مسئله بود و در این محور، شاهد تثبیت خشونت به عنوان راه حلی منطقی خواهیم بود. به گونه‌ای که حتی قالب سازوکارهای عقلانی، زیباشناختی یا کارکردی مشروع جلوه می‌کند. از منظر و نلیوون نقطه تمرکز این محور بر تحلیل پردازش خشونت به وسیله استراتژی‌های بازنمایی مانند عقلائی‌سازی، زیبایی‌شناسی‌سازی، عادی‌سازی و ... استوار است. نگارنده تلاش دارد نشان دهد روایت چگونه با استفاده از زبان، مرز میان راه حل و خشونت را از بین می‌برد و خشونت را به بخشی از یک نظام و راه حل کارآمد، ضروری یا حتی هنری تبدیل می‌کند.

«أنا درست طويلاً، وقرأت الكثير من الكتب المملة التي تبرر ما نقوم به، وقبل أن أتمكن من العمل بطريقة مهنية. كنا ندرس بحثاً نتحدث عن السلام، دروس مكتوبة ببلاغة مقرفة حقاً. كان هناك الكثير من الأمثلة الساذجة، والتي لا حاجة إليها لتبرير كل شيء»، (بلاس، ۲۰۱۷: ۷۱).

(ترجمه) مدت‌ها درس خواندم و کتاب‌های خسته‌کننده زیادی را مطالعه کردم که کارهای ما را توجیه می‌کردند؛ همه این‌ها پیش از آن بود که بتوانم حرفه‌ای کار کنم. پژوهش‌هایی درباره صلح مطالعه می‌کردیم؛ درس‌هایی که با نثری واقعاً تهوع‌آور و پرطمطراق نوشته شده بودند. مثال‌های ساده لوحانه فراوانی هم وجود داشت که برای توجیه همه چیز نیازی به آن‌ها نبود.

در الگوی هوئی این نمونه در مرز بین «مسئله» و «پاسخ» قرار دارد. چگونگی رویارویی با جهان و افکار الجماعة، مسئله موجود در پاراگراف است. مخاطب احساس می‌کند که باید یکی از این دو را بپذیرد. جمله «أنا درست طویلاً، وقرأت الكثير من الكتب المملة التي تبرر ما نقوم به» (ترجمه) «مدت‌ها درس خواندم و کتاب‌های خسته‌کننده زیادی را مطالعه کردم که کارهای ما را توجیه می‌کردند» در نگاه اول به دوره آموزشی کنشگر اشاره دارد اما از منظر ون لیوون، این بخش بیش از آنکه بر تخصص رسمی دلالت داشته باشد، تلاشی برای ایجاد اعتبار شخصی از طریق تجربه و پیشینه آموزشی کنشگر است. راوی با اشاره به سال‌ها مطالعه و آموزش، می‌کوشد مخاطب را به پذیرش دیدگاه خود ترغیب کند و استدلال بعدی را بر پایه تجربه‌ای به ظاهر معتبر بنا نهد.

کنشگر طبق روال متن بدون اشاره به هویت فردی، فقط از طریق تجربه آموزشی خود را معرفی می‌کند (Van Leeuwen, 2008: 36-38). هدف این است که مخاطب او را خارج از روابط قدرت به عنوان یک عامل متخصص و صلاحیت دار شناسایی کند. چنین شخصی در نهایت می‌تواند خشونت را به عنوان یک راه حل تخصصی و مبتنی بر دانش به فرد پیشنهاد دهد.

در عبارت «الكتب المملة التي تبرر ما نقوم به» (کتاب‌های خسته‌کننده‌ای که کارهای ما را توجیه می‌کردند) ابتدا اعتراف به ابزار بودن خشونت وجود دارد. نویسنده به صورت پیشفرض خشونت را به عنوان پاسخ ارائه داده و می‌گوید نظام آموزشی توجیهی بر راه حل بودن آن است. علم در اینجا وظیفه دارد خشونت را به عنوان راه‌حلی عقلانی و مشروع صورت‌بندی کند. از دید ون لیوون این فرآیند نوعی عقلانی‌سازی قلمداد می‌شود. خشونت از حوزه امر مذموم اخلاقی خارج شده و به عنوان امری قابل آموزش و ضروری بازنمایی شده است.

در عبارت «بحوثاً تتحدث عن السلام» (پژوهش‌هایی درباره صلح) وارونگی ایدئولوژی رخ داده است. بدین شکل که مفهوم صلح، به جای اینکه در تضاد با خشونت باشد به عنوان امر تایید کننده آن پردازش شده است. در ادامه، عبارت «دروس مكتوبة ببلاغة مقرفة حقاً» (درس‌هایی که با نثری واقعاً تهوع‌آور و پرطمطراق نوشته شده بودند) هم همین نقش را ایفا می‌کند. کلمه مقرفة موجب بی‌اعتبار شدن نظام آموزشی است. هم چنین عبارت «الأمثلة الساذجة» (مثال‌های ساده لوحانه) با استراتژی برجسب زنی موجب حذف گفتمان رقیب می‌شود. طبق نظر ون لیوون این نوع بازنمایی‌ها از جنس ارزش‌دهی منفی^{۲۳} هستند (همان: ۴۵). در سطح تحلیل گفتمان، می‌توان گفت خشونت اکنون به پیشفرض تبدیل شده و راوی داستان بر سر چگونگی اجرای آن به صورت حرفه‌ای سخن می‌گوید. همین پیش‌فرض قرار گرفتن نشان می‌دهد خشونت به عنوان راه حل تثبیت شده است.

«اسمع... کانت لدینا دروس کلاسیکیة فی الماضي تُعرض علی الطلاب الجدد من أمثالك. لكن الأمر تغیر الآن کثیراً. أصبح الاعتماد علی ديمقراطية المخيلة وعفويتها، وليس التلقين» (بلاسم، ۲۰۱۷: ۷۱). (ترجمه) «بین... قبلاً درس‌های کلاسیکی داشتیم که به دانشجویان تازه‌واردی مثل تو ارائه می‌شد. اما اوضاع حالا خیلی تغییر کرده است. اکنون تکیه بر

دموکراسی تخیل و خودجوشی آن است، نه بر تلقین».

در این نمونه روش بازتولید سوژه‌های ایدئولوژیک شکل تازه‌ای می‌گیرد. این بخش نشان خواهد داد که عقاید الجماعة چگونه از سطح «تحمیل» عبور کرده و به سطح «درونی‌سازی فعال» می‌رسند. اینجاست که خشونت در قالب امری آزاد و خلاقانه بازنمایی می‌شود.

در ابتدای پاراگراف با دو قید زمانی گذشته و اکنون گسست گفتمانی مشخص می‌شود. جمله «کانت لدینا دروس کلاسیکیه فی الماضی تعرض علی الطلاب الجدد من أمثالك» (ترجمه) (قبلاً درس‌های کلاسیکی داشتیم که به دانشجویان تازه‌واردی مثل تو ارائه می‌شد) بیانگر یک نظم گفتمانی کهنه است که باید کنار گذاشته شود. در ادامه راوی با جمله «لکن الأمر تغیر الآن کثیراً» (اما اوضاع حالا خیلی تغییر کرده است). به دگرگونی و شکاف گفتمانی مستقیماً اشاره می‌شود. هوئی معتقد است، این شکاف زمانی بخشی از فرایند ارائه پاسخ است، زیرا نشان می‌دهد برای حل مسئله تداوم ایدئولوژی، می‌بایست فرم‌های قبلی آموزش دگرگون شوند (Hoey, 2001: 24-27) تا با شرایط جدید قدرت هماهنگ گردند.

بر اساس الگوی ون‌لیوون، در گزاره الأمر تغیر؛ فرایند تغییر بدون انتساب به هیچ کنشگر اجتماعی بیان شده است. در این ساختار، عامل یا نهاد مسئول وقوع تغییر از متن کنار گذاشته می‌شود و رخداد به گونه‌ای بازنمایی می‌گردد که گویی مستقل از اراده انسانی و سازوکارهای قدرت به وقوع پیوسته است (غیرشخصی‌سازی / حذف عاملیت) ^{۲۴}. چنین راهبردی با حذف منشأ تغییر، امکان شناسایی و بازخواست عاملان آن را کاهش می‌دهد و تغییر را به منزله پدیده‌ای طبیعی و غیرشخصی جلوه می‌دهد. در نتیجه، مخاطب به جای آنکه تغییر را محصول تصمیم‌گیری‌های سیاسی یا ساختارهای قدرت تلقی کند، آن را فرایندی ناگزیر و برخاسته از سیر طبیعی تحولات تاریخی درک می‌کند.

«دیمقراطية المخيلة وعفويتها» (دموکراسی تخیل و خودجوشی) که راوی از آن سخن می‌گوید به معنای آزادی مطلق نبوده و مخاطب آزاد است تا برای اعمال خشونت، ایده‌های جدید ارائه دهد. یعنی راوی در صدد تغییر مخاطب از کنش پذیر به کنشگر است اما در چارچوب ایدئولوژی که الجماعة تایید می‌کنند. این فرایند کنترل سوژه همان درونی‌سازی قدرت در تحلیل گفتمان است. افراد ممکن است در این نقطه احساس آزادی کنند غافل از اینکه پیشفرض‌ها و چارچوب‌های اساسی از قبل مشخص شده‌اند.

۳-۴. ارزیابی گفتمانی و بازتولید مناسبات قدرت

در چهارمین گام از الگوی هوئی، بررسی متن از تولید معنا عبور کرده و به ارزیابی و تثبیت آن در سطح گفتمان رسیده است. در مراحل قبلی مشخص شد که خشونت چگونه در چارچوب موقعیت، مسئله و پاسخ بازنمایی و عادی‌سازی می‌شود. در این بخش موضوع این است که چگونه بازنمایی کنشگران سرانجام به ارزیابی و تثبیت روابط قدرت می‌انجامد. پس انتظار اولیه این است که گزاره‌های متن در سطح توصیف باقی نمانده و با قضاوت ارزش مدارانه همراه باشند. می‌توان گفت در این مرحله، سطح زبانی متن مشتمل بر قضاوت‌ها، استعاره، تشبیه، برچسب زنی و دیگر انواع استراتژی‌های نام دهی از دید ون‌لیوون خواهد بود.

«كان مرمم الجثث هو الذي قبض على المسمار قبل أن يخلع الجمهور المسكين. كان مرمم الجثث في بداية الستين من عمره، رجلاً عملاً أزدھر عمله في المشرحة بعد أن تكاثرت الجثث الممزقة في البلاد. كان الناس يقصدونه كي يرمم جثث

أبنائهم وذوئهم الذين مزقتهم الانفجارات والقتل العشوائي. كانوا يدفعون بسخاء لكي يعيد أبناءهم إلى صورهم الأولى التي عرفوهم بها. كان مرمم الجثث فناناً كبيراً حقاً، وكان يعمل بصبر وبحب هائل» (بلاسم، ۲۰۱۷: ۷۳).

(ترجمه) «این مرمتگر اجساد بود که پیش از آنکه تماشاگران بیچاره را فریب دهد، میخ را گرفت. او در آستانه شصت سالگی بود؛ مردی بزرگ که پس از افزایش شمار اجساد تکه‌تکه‌شده در کشور، کارش در سردخانه رونق گرفته بود. مردم به او مراجعه می‌کردند تا اجساد فرزندان و عزیزانشان را که بر اثر انفجارها و قتل‌های بی‌هدف تکه‌تکه شده بودند، ترمیم کند. آن‌ها سخاوتمندانه پول می‌پرداختند تا او عزیزانشان را به همان هیئت نخستین که به یاد داشتند، بازگرداند. مرمتگر اجساد واقعاً هنرمندی بزرگ بود و با صبر و عشقی بی‌کران کار می‌کرد».

در این نمونه راوی دیگر به طور مستقیم وارد ارزیابی و قضاوت درباره کنش‌ها و کنشگران شده است. در این بخش، مرمم الجثث به‌عنوان عامل انجام کنش‌های اصلی روایت بازنمایی شده است؛ به‌گونه‌ای که متن مسئولیت کنش‌هایی مانند دستگیری و مداخله را مستقیماً به او نسبت می‌دهد. این شیوه بازنمایی، کنشگر را در جایگاه عامل اجتماعی مؤثر قرار می‌دهد. نسبت دادن مستقیم این کنش‌ها به مرمم الجثث موجب می‌شود نقش او در هدایت جریان روایت و پیشبرد کنش‌ها برجسته شود. در سمت مقابل شخصیت المسمار مردم را فریب داده و سرانجام توسط مرمم الجثث کنش‌های او متوقف می‌شود. این دستگیری او را ازکنشگر فعال به کنشگر اثرپذیر تبدیل کرده و مرمم به قهرمان بلامنازع متن تبدیل می‌شود. بازتوزیع قدرت به شکلی است که مرمم الجثث قدرت تعریف قانون و بازگرداندن نظم به صحنه را دارد. تقابل میان این دو شخصیت در واقع بازنمایی داوری ایدئولوژیک در ذهن مخاطب درباره آنهاست.

هر دوی آنها در مجموع نماینده کل تفکر و نظام ارزشی الجماعة هستند. مرمم الجثث نماینده یک تفکر ارزیابانه مقتدر است. نحوه بازنمایی او از منظر ون لیوون هویت دهی کارکردی^{۲۵} است چون اثری از هویت شخصی او در متن دیده نمی‌شود و فقط با توصیف نقش سازمانی اش معرفی شده است. در ادامه داستان، راوی با ارائه مجموعه صفات مثبت از قبیل «رجل عملاق» (مردی بزرگ)، «فنان بزرگ» (هنرمند واقعی)، «یعمل بصبر وبحب هائل» (با صبر و عشقی بی‌کران کار می‌کرد) مرمم الجثث را در جایگاه کنشگر مشروع مورد تایید قرار داده است. باید توجه داشت که تایید مرمم الجثث در واقع تایید کنش او که همان خشونت است نیز می‌باشد. طبیعی‌سازی خشونت اکنون به مرحله‌ای رسیده که راوی دیگر درباره مشروعیتش بحث نمی‌کند و خشونت‌گران را درباره میزان خلاقیت و هنرمندی در اعمال خشونت مورد داوری قرار می‌دهد. ارزیابی منفی راوی درباره المسمار به این نکته برمی‌گردد که هر کسی خارج از قواعد تایید شده الجماعة حرکت کند، شکست خواهد خورد. در پیوند دو نظریه می‌توان گفت ارزیابی مثبت و منفی درباره مرمم الجثث و المسمار باعث ایجاد ساختی متناقض در ذهن مخاطب می‌شود که هر گونه انحراف از مسیر اصلی الجماعة را محکوم و رعایت نظم سازمانی و زیبایی شناخت مدنظر آنان را تقدیس می‌کند.

«أوه عزيزي.. أوه صديقي... هناك ما هو أغرب من الموت، أن تنظر إلى العالم الذي ينظر إليك، لكن من دون أي إشارة، أو فهم، أو حتى قصد. وكأنك والعالم متحدان بعماءة، مثل الصمت والوحدة. وهناك ما هو أغرب من الموت بقليل: رجل وامرأة يلعبان في السرير، فتأتي أنت لا غيرك، أنت الذي تكتب دوماً قصة حياتك بالخطأ» (بلاسم، ۲۰۱۷: ۷۴)

(ترجمه) «آه، عزیزم... آه، دوست من... چیزهایی عجیب‌تر از مرگ هم وجود دارد؛ اینکه به جهانی نگاه کنی که به تو می‌نگرد، بی‌آنکه هیچ نشانه‌ای، درکی یا حتی قصدی در میان باشد. گویی تو و جهان با نابینایی به هم پیوند خورده‌اید؛ درست

مثل سکوت و تنهایی. و چیزی هست که اندکی از مرگ هم عجیب‌تر است: مرد و زنی در بستر با هم بازی می‌کنند و ناگهان این تویی، و هیچ‌کس جز تو نیست؛ تویی که همیشه داستان زندگی‌ات را به اشتباه می‌نویسی».

در این نمونه، مرمم الجثث با گفتار شبه فلسفی تلاش دارد چارچوب ادراکی المسمار را به طور کامل بی‌اعتبار کند. ارزیابی در این نمونه مستقیماً به وسیله صدور حکم یا کلمات قضاوت‌گرانه انجام نشده و راوی می‌کوشد آن را در سطح تفسیر و معنا اعمال کند. از منظر هوئی متن دیگر از مرحله پاسخ گذشته و به سطح ارزیابی نهایی رسیده است (Hoey, 2001: 21). مسئله‌ای که در مراحل قبل طرح شد (شک المسمار نسبت به خشونت و سوال او درباره معنا و اخلاق)، اکنون باید قضاوت پایانی درباره‌اش انجام شود. عبارت «أنت الذی تکتب دوماً قصة حیاتک بالخطأ» (تویی که همیشه داستان زندگی‌ات را به اشتباه می‌نویسی) نوعی برچسب‌گذاری ارزشی است که شخصیت المسمار را بر مبنای یک ویژگی کلی و تکرارشونده تعریف می‌کند. این تعبیر، او را در جایگاه فردی ناتوان از فهم درست جهان قرار داده و چارچوب تفسیری روایت برای ارزیابی شخصیت او را شکل می‌دهد.

عبارت «أوه عزیزى.. أوه صدیقی، برای ایجاد صمیمیت با مخاطب آمده است. اما از منظر گفتمانی کارکرد متضاد دارد. مرمم الجثث در اینجا به عنوان یک دوست نصیحتگر دلسوز رفتار می‌کند اما در واقع مشغول ارزیابی عاطفی مخاطب با هدف ایجاد مشروعیت اخلاقی برای خشونت است. جمله هناك ما هو أغرب من الموت (چیزهایی عجیب‌تر از مرگ هم وجود دارد)، یک بازتولید جدید برای مفهوم مرگ ارائه می‌دهد. مرگ در همه نظام‌های اخلاقی پایان خشونت است. اما اینجا راوی می‌گوید سطحی عجیب‌تر از مرگ هم وجود دارد. به این ترتیب مرگ به جای آنکه معیار ارزیابی خشونت باشد به امری کم‌اهمیت‌تر از آن تقلیل می‌یابد.

در جمله «العالم الذی ينظر إلیک، لکن من دون أى إشارة أو فهم أو حتى قصد» (ترجمه) «جهانی که به تو می‌نگرد، بی‌آنکه هیچ نشانه‌ای، درکی یا حتی قصدی در میان باشد» تشخیص‌زدایی^{۲۶} و لیون رخ داده است. در این بازنمایی جهان مانند یک موجود بی‌چهره و فاقد کنش معرفی شده است. پس جهان هیچ عاملیتی وجود ندارد. حذف عاملیت می‌تواند هر نوع چارچوب اخلاقی را بی‌اثر کند زیرا در اخلاق، مسئولیت مهم است. حال که هیچ کنشگری در جهان نیست پس مسئولیت و اخلاق هم معنی ندارد. در این جهان فاقد اخلاق و مسئولیت، جایی برای قضاوت درباره خشونت و عامل آن باقی نمی‌ماند پس بدون ترس از هرگونه پیامدی می‌توان در این دنیای به معنی دست به خشونت زد. در جمله «أنت الذی تکتب دوماً قصة حیاتک بالخطأ» (تویی که همیشه داستان زندگی‌ات را به اشتباه می‌نویسی) ارزیابی از سطح رفتار فراتر رفته و به سطح هویت منتقل می‌شود. راوی می‌گوید تو ذاتاً خطاکاری پس به عنوان یک سوژه خطاکار نباید نگران قضاوت دیگران درباره خشونت باشی. در این بازنمایی که از نوع ارزش‌دهی هویتی منفی است به جای قضاوت بر اساس عمل فرد، به قضاوت بر اساس هستی فرد پرداخته می‌شود.

از دیدگاه هوئی این جمله می‌تواند مصداق ارزیابی نهایی باشد چون مسئله دیگر اختلاف اندیشه بر امری قابل مذاکره نیست و کلیت وجودی کنشگر زیر سوال رفته است. از دیدگاه هوئی، این جمله را می‌توان مصداق ارزیابی نهایی دانست؛ زیرا مسئله از اختلاف نظر درباره امری قابل مذاکره فراتر رفته و کلیت وجودی کنشگر را هدف می‌گیرد. در این نظام معرفتی، خشونت، کنشی بیرونی نبوده و پیامد طبیعی نادرستی وجود» سوژه در گفتمان الجماعة تلقی می‌شود.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در داستان معرض الجثث، بازتولید خشونت حاصل هم‌نشینی دو لایه از متن است: سازمان روایی روایت و شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی. بررسی متن بر اساس الگوی حل مسئله هوئی مشخص کرد که توالی مراحل موقعیت، مسئله، پاسخ و ارزیابی، مسیر شکل‌گیری معنا را در روایت سامان می‌دهد و مخاطب را گام‌به‌گام در منطق حاکم بر جهان داستانی پیش می‌برد. در همین مسیر، تحلیل بر پایه الگوی ون‌لیوون نشان داد که راهبردهایی مانند کارکردنمایی، طبقه‌بندی، ارزش‌دهی، حذف، نامشخص‌سازی و تشخیص‌زدایی، افزون بر معرفی شخصیت‌ها، در جهت‌دهی به برداشت مخاطب از کنشگران و ارزیابی کنش‌های آنان نیز نقشی تعیین‌کننده دارند.

ترکیب یافته‌های دو بخش نشان می‌دهد که خشونت در این داستان، در نتیجه پیوند میان ساختار روایت و سازوکارهای بازنمایی گفتمانی، به تدریج به امری پذیرفتنی و مشروع تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، روایت از همان آغاز، خواننده را در مسیری قرار می‌دهد که هر مرحله آن، زمینه را برای پذیرش مرحله بعدی فراهم ساخته و در نهایت، نظام معنایی داستان را به سود گفتمان خشونت تثبیت می‌کند. از این منظر، یافته‌های پژوهش، فرضیه پژوهش را تأیید می‌کند. بر این اساس، به نظر می‌رسد نویسنده در داستان معرض الجثث با بهره‌گیری از سازمان روایی متن و شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی، زمینه بازتولید مفهوم خشونت را فراهم آورده است. در عین حال، تلفیق الگوی حل مسئله هوئی و الگوی بازنمایی کنشگران اجتماعی ون‌لیوون، امکان تبیین دقیق‌تر سازوکارهای تولید معنا و بازتولید خشونت را در این داستان فراهم می‌کند.

یافته‌های این پژوهش با نتایج مطالعات پیشین درباره کارآمدی الگوی حل مسئله هوئی در تحلیل سازمان متن و نیز ظرفیت الگوی ون‌لیوون در تحلیل بازنمایی کنشگران اجتماعی همسو است؛ با این حال، پژوهش حاضر از رهگذر تلفیق این دو چارچوب، امکان تحلیل هم‌زمان سازمان روایت و شیوه بازنمایی کنشگران اجتماعی را فراهم کرده است. این رویکرد نشان می‌دهد که بازتولید خشونت در داستان، پیامد تعامل این دو سطح تحلیلی است؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر گامی فراتر از مطالعاتی برمی‌دارد که هر یک از این دو الگو را به‌صورت مستقل به کار گرفته‌اند و ظرفیت چارچوبی تلفیقی را برای تحلیل متون ادبی معاصر عربی نشان می‌دهد.

چالش‌ها و محدودیت‌های پژوهش و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آتی

پژوهش حاضر با تمرکز بر یک متن ادبی و در چارچوب رویکردهای مایکل هوئی و ون‌لیوون انجام شده است؛ ازاین‌رو، یافته‌های آن در محدوده همین متن و چارچوب نظری قابل تفسیر است. پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، الگوی تلفیقی هوئی و ون‌لیوون در تحلیل دیگر آثار حسن بلاسم و نیز متون ادبی نویسندگان معاصر عرب به کار گرفته شود تا امکان مقایسه و ارزیابی ظرفیت این چارچوب تحلیلی در بافت‌های گوناگون فراهم آید. همچنین، بهره‌گیری از رویکردهای مکمل می‌تواند به گسترش ابعاد تحلیلی این حوزه بینجامد.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Experimental novel
- 2- Michael Hoey
- 3- Theo Van Leeuwen
- 4- Situation
- 5- Problem
- 6- Solution
- 7- Evaluation
- 8- Inclusion
- 9- Exclusion
- 10- Social action
- 11- Social actors
- 12- Activity
- 13- Reaction
- 14- Appraisal
- 15- Abstraction
- 16- Exclusion
- 17- Association
- 18- Classification
- 19- Indefinite reference
- 20- Rationalization
- 21- Objectivation/ dehumanization
- 22- Moral evaluation
- 23- Negative appraisal
- 24- Impersonalization / deagentialization
- 25- Functional identification
- 26- Depersonalization

کتابنامه

۱. بلاسم، حسن. (۲۰۱۷). **معرض الجثث**. إيطاليا: منشورات المتوسط.
۲. خان‌جانی، ژیلا و آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۱ الف). «ساختار متن سرمقاله‌های روزنامه‌های ایرانی بر اساس الگوی حل مسئله مایکل هوئی ۲۰۰۱». فصلنامه زبان‌شناخت. سال سوم. شماره ۲. صص ۳۰-۱۵.
۳. خان‌جانی، ژیلا. (۱۳۹۱ ب). «تحلیل زبان‌شناختی ساختار متن روایی «داش آکل» در چارچوب الگوی حل مسئله مایکل هوئی (۲۰۰۱)». دومین همایش ملی نقد ادبی بارویکرد نشانه‌شناسی ادبیات. تهران.
۴. رحال، عبدالواحد. (۲۰۱۷). «فلسفة التعالق بين الوجودية والتجريب الروائي». مجلة البدر. المجلد ۹. العدد ۱۲. صص ۶۱۶-۶۳۴.
۵. غیاثیان، مریم سادات. (۱۳۸۸). «بازتاب نگرش فرهنگی غرب نسبت به ایران در ساخت‌های زبانی نشریات انگلیسی زبان». مجله تحقیقات فرهنگی ایران. شماره ۵. صص ۱۴۰-۱۲۳.
۶. عباس، لوی حمزة و عبودی، غانم حمید. (۲۰۱۴). «تمثلات العنف والموت في الرواية العراقية ما بعد ۲۰۰۳»، مجلة جامعة ذي قار، المجلد ۹، العدد ۲، صص ۶۸-۵۶.
۷. الفهد، أسماء حمید و الفلاح، علی حمادی. (۲۰۲۳). «سیمانیة المكان المغلق في القصة القصيرة عند هيثم نافل والي»، مجلة الباحث للعلوم الاسلامية. المجلد ۲. العدد ۱. صص ۳۴۰-۳۱۸.

۸. کریمه، نوماس محمد المدنی. (۲۰۲۱). «دراسة أسلوبية لعناصر السرد والعنف في الرواية العراقية المعاصرة؛ رواية خان الشابندر لمحمد حياوي اختياراً». مجلة دراسات في السردانية العربية. المجلد ۱. العدد ۲. صص ۳۰۱-۳۱۸.

DOI: 10.29252/san.1.2.301

۹. ممسنی، شیرین و آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۶). «تحلیل زبان‌شناختی سازمان متن روایی «تنگسیر» در چهارچوب الگوی حل مسئله مایکل هوئی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. شماره ۱۵. صص ۳۰-۹. ص ۱۲.

10. Bhatia, V. K. (2017). **Critical Genre Analysis**. Routledge.

11. Kintsch, W., & van Dijk, T. A. (2014). **Toward a model of text comprehension and production**. Psychological Review.

12. Van Leeuwen, T. (2008). **Discourse and Practice: New Tools for Critical Discourse Analysis**. Oxford University Press.

13. Hoey, M. (2001). **Textual Interaction: An Introduction to Written Discourse Analysis**. Routledge.

14. Rumelhart, D. E. (1980). "Schemata: The building blocks of cognition", *Theoretical Issues in Reading Comprehension*. 33-58. Erlbaum.

DOI: 10.4324/9781315107493-4

References

Abbas, L. H. and Abboudi, G. H. (2014). "Representations of violence and death in the Iraqi novel after 2003". *Journal of Dhi Qar University*. Vol. 9. No. 2. 56-68.

<https://ecc.isc.ac/showJournal/3207/84656/1115734>. [In Arabic].

Al-Fahd, A. and Al-Fallahi, A. (2023). "The Semiotics of Enclosed Space in the Short Stories of Haitham Nafel Wali". *Al-Bahith Journal for Islamic Sciences*. Vol. 2. No. 1. 318-340. [In Arabic].

Balasim, H. (2017). **The Corpse Exhibition**. Italy: Al-Mutawassit Publications. [In Arabic].

Ghiyathian, M. (2008). "Reflection of the Western cultural attitude towards Iran in the linguistic constructions of English-language publications". *Iranian Cultural Research Journal*. No. 5. 123-140. DOI: 10.7508/ijcr.2009.05.006. [In Persian].

Karima, N. M. (2021). "A Stylistic Study of Narrative and Violence Elements in the Contemporary Iraqi Novel: Muhammad Hayawi's Khan Al-Shabandar as a Selection". *Journal of Studies in Arabic Narrative*. Vol. 1. No. 2. 301-318. DOI: 10.29252/san.1.2.301. [In Persian].

Khanjani, J. (2012a). "Linguistic Analysis of the Narrative Text Structure of Dash Akol in the Framework of Michael Hoey's Problem Solving Model (2001)". *Second National Conference on Literary Criticism with a Semiotic Approach to Literature*. Tehran. [In Persian].

Khanjani, J. and Aghagolzadeh, F. (2012b). "Text Structure of Iranian Newspaper Editorials Based on Michael Hoey's 2001 Problem Solving Model". *Linguistics Quarterly*. Year 3. No. 2. 15-30. [In Persian].

Mamasani, Sh. and Aghagolzadeh, F. (2007). "Linguistic Analysis of the Narrative Text Organization of Tangsir in the Framework of Michael Hoey's Problem Solving Model". *Quarterly Journal of Literary Research*. No. 15. 9-30. [In Persian].

Rahal, A. (2017). "The philosophy of the relationship between existentialism and novelistic experimentation". *Al-Badr Magazine*. Vol. 9. No. 12. 616-634. [In Arabic].